۲۹. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۹/۱۹)

۲۹. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۹/۱۹) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه، ۱۹ آذر ماه ۱۴۰۲ موضوع : هلال ثبوتی در علم الله تعالی و هلال عرفی، بررسی استظهار از تعبیری «فاتم صومه» روایت اسحاق بن عمار در کلمات وحید بهبهانی و سید بحرالعلوم، اصل اولی عدم مفهوم جمله شرطیه و مفهوم یافتن آن از ظروف بیرون از جمله

- پیش‌گفتار(چکیده)
- هلال ثبوتی فی علم الله تعالی و هلال عرفی
- استظهار رؤیت هلال در ابتدا یا انتهای ماه مبارک در تعبیری «اتمّ صومه» در روایت اسحاق بن عمار در کلام وحید بهبهانی و سید بحرالعلوم
- اختلاف نسخ در عبارت مصباح
- استدلال سید بحرالعلوم بر اعتبار رؤیت قبل از زوال در فرض ظهور «اتمّ صومه» در آخر شهر مبارک
- پاسخ به استدلال سید بحرالعلوم
- مفهوم یافتن جمله شرطیه در ظرف تقنین

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
هلال ثبوتی در علم الله تعالی و هلال عرفی، بررسی استظهار از تعبیر «فاتم صومه» روایت اسحاق بن عمار در کلمات وحید بهبهانی و سید بحرالعلوم، اصل اولی عدم مفهوم جمله شرطیه و مفهوم یافتن آن از ظروف بیرون از جمله

موضوعات فرعی:
هلال ثبوتی فی علم الله تعالی و هلال عرفی
استظهار رؤیت هلال در ابتدا ای انتهای ماه مبارک در تعبیر «اتمّ صومه» در روایت اسحاق بن عمار در کلام وحید بهبهانی و سید بحرالعلوم
اختلاف نسخ در عبارت مصباح
استدلال سید بحرالعلوم بر اعتبار رؤیت قبل از زوال در فرض ظهور «اتمّ صومه» در آخر شهر مبارک
پاسخ به استدلال سید بحرالعلوم
مفهوم یافتن جمله شرطیه در ظرف تقنین

هلال ثبوتی فی علم الله تعالی و هلال عرفی

شاگرد: دیروز فرمودید برای اینکه پارادوکس خرمن پیش نیاید، جزء لایتجزای نور درست میشود. قبلاً در هلال فرموده بودید رؤیت ناظر زمینی به نحو تقیدی اخذ میشود. اگر به این نحو اخذ شود، گویا در بیانیی هم باید یک جزء لایتجزی هم مطرح شود که آن مالک اصلی شود. چون ممکن است یک جزء لایتجزایی از نور باشد که اساساً بر آن دیدن صدق نکند.

استاد: ما در استظهار از ادله شرعیه بودیم؛ بهخصوص سر فهم معنای لغوی یا عرفی هلال؛ «اهل الهلال»، وقتی در اینجا سر و کار ما لغت است، کاری به «فی علم الله تعالی» بودن آن نداریم. لذا عرض کردم برای اینکه «اهلّ» عرفی رخ دهد و هلال صدق کند، باید جزء لایتجزای رؤیت ما، قید کار باشد. اما بحث دیروز سر فی علم الله تعالی بود. یعنی خدای متعال میداند که الآن اهلال هلال شده و ماه شروع شده. موضوع ثبوتی را عرض کردم. یعنی آن چه که خدای متعال به آن علم دارد و میگویید وقتی این شد ماه مبارک شروع شده و من بربندگانم صوم شهر مبارک را واجب کردهام. پس اهلال هلال فی علم الله، و شروع ماه مبارک فی علم الله، تکوینی شد. این موضوعی تکوینی است. حکم آن چیست؟ «فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهرَ فَلۡيَصُمۡهُ»[1]، آن شهری که در شهر بودنش نیازی به یک اعتبار شرعی نداریم؛ «الشهر». فی علم الله اهلال هلال میشود و با آن شهر هم شروع میشود. خُب وقتی «الشهر» تکوینی بود و موضوع تکوینی است، «فلیصمه»؛ حکم وجوب صوم برای آن میآید.

شاگرد: ما حصل فرمایش شما این شد که در مسمی، تقیدی نیست؟ وقتی میگوییم هلال نزد خداوند، یعنی در مسمی تقیدی نیست.

استاد: بله، یعنی اگر ما فی علم الله تعالی ببریم، نمیتوانیم رؤیت عباد او را شرط علم او بگیریم. ولو محال نیست.

شاگرد: این احتمال هست چون شارع دارد الفاظش را به عرف القاء میکند و بعد مسمای هلال چون بین خودشان بوده، تقیدی به رؤیت در موضوع له آن دخیل شده است.

استاد: حال شما فرمودید باید دوباره نگاه کنم. الآن در خود ذهن من تقیدی به این معنا با آن چیزی که در ذهن من است جور در نمیآید. چون تقیدی هم انواعی دارد. شما تازگی نگاه کردهایی یا از حافظه میگوییدی؟

شاگرد: از حافظه میگویم.

استاد: انشاءالله نگاه میکنم تا ببینم در کجا این فرمایش شما گفتهام و تقیدی به چه معنا است.

مرحوم وحید به‌بهانی داشتند که الفاظ برای مسمیات وضع می‌شود. مطلب درستی بود و سائر علماء هم فرموده بودند. نه برای مسمیات معلومه، نه برای مسمیات مرئیه. وحید این را فرمودند. مطلب درستی هم هست. آن جا بحث کردیم که بعضی از واژه‌ها هست که دیده شدن قوام مفهوم آن است. مثال‌هایش را عرض کردم.

شاگرد: مثل جمال و زیبایی.

استاد: بله، مثال‌هایی را عرض کردم که قوامش دیدن بود. در این مثال‌ها نمی‌توان گفت برای مسمیات بدون قید وضع شده‌اند. اما آیا هلال هم به همین صورت بود؟! در آن جا بحث کردیم. الآن هم به ذهنم می‌آید که در «اله‌لال» نخوابیده یعنی «آن چه که می‌بینند»؛ «دیدن» قیدش باشد. درست است وقتی هلال است، آن را می‌بینند، آن کاشف از آن است. و الا «اله‌لال» یعنی خودش. بشر هم نبود ما «اله‌لال» داشتیم. در ره ماه کره زمینی برای خودش هلال دارد، ولو فرض اگر قاطنین باشند آن را می‌دیدند؛ ولو نبودند. ولی همان زمان هم «اله‌لال» داشتیم. یعنی یک چیزی داشتیم که صدق هلال بر آن مصداق، مقومش دیدن بشر نبوده.

شاگرد: منظورتان از «لو فرض» همان است؟ مقصود من هم همین «لو فرض» است.

استاد: خُب آن برای درجه تلألؤ آن است. ما می‌گوییم تلألؤ یک طیفی تشکیل می‌دهد، مثلاً پنج درجه؛ می‌گوییم هلال چه زمانی است؟ تلألؤ چهار درجه، و اگر بشر هم باشد آن را می‌بیند. این قید نمی‌شود.

شاگرد: پس تقید به این نحو دارد که ممکن است یک تلألؤای ممکن است باشد که اگر موجوداتی غیر از بشر بودند به اندازه قوس نود درجه هلال را می‌دیدند اما اگر برفرض بشر باشد این مقدار تلألؤ را نمی دیدند. این هلال هست یا نیست؟

استاد: هیچ منافاتی ندارد که فی علم الله تعالی ماه شروع شده باشد.

شاگرد: پس می‌فرمایید مسمی آن نیست؟

استاد: بله، اگر شما فرض بگیری حیواناتی هستند مثل تلکسوپ می‌بینند؛ روی این فرض مبانی عرض می‌کنم؛ مبانی مخلوط نشود. شما الآن می‌توانی مغز یک حیوانی را مانیتور کنی. ظاهراً در خبرها آمده بود که الآن یک هوش مصنوعی از ام آر آی (mri) که از افراد گرفته‌اند، دماغ او را تحلیل می‌کند و می‌فهمد که چه چیزی دیده است. به زرافه مثال زده بود. ولو تصویر زرافه به او نداده باشی، اما آن دماغی که دارد تحلیل می‌کند که زرافه دیده، هوش مصنوعی هم زرافه را نشان می‌دهد. می‌گوید زرافه به این صورت است. یعنی اصلاً اطلاعات زرافه را به او نداده بودی، ولی او از اسکن ام آر ای کسی که زرافه را دیده، متوجه می‌شود که زرافه دیده است. شاید در همین خبرهای معمولی هم بود؛ حال دیگر خیلی اطمینان نداشته باشید ذهنتان حوزه شخصی خودتان باشد! دیگر هر چه هم هر کجا دیدی فوری هوش مصنوعی می‌گوید این آقا این‌ها را دیده است! به نظرم در همین خبرهای معمولی بود، نه خبرهای علمی. ده روز است آن را دیده‌ام. اگر جمع منطقی زرافه + هوش مصنوعی را جست و جو کنید شاید بیابی.

علی ای حال اگر حیوانی باشد که دماغ او را به این صورت اسکن کنید و ببینید او الآن دارد هلال را می‌بیند...؛ یعنی خدای متعال او را طوری آفریده که سلول‌های شبکیه چشم او طوری است که الآن دارد هلال را می‌بیند، وقتی تصویر می‌آید شما می‌بینید الآن او مثل ما دارد هلال می‌بیند؛ در این فرقی ندارد. ولو الآن ما ضعیف هستیم، ولی او دارد مثل ما می‌بیند.

8:59

شاگرد: قوس نون درجه می‌بینند.

استاد: بله، وقتی تصویری را می‌بینیم تفاوت نمی‌دهیم. شبیه همین صدای زلزله‌ای که او می‌شنود ولی ما نمی شنویم. خُب اگر ما بشنویم می‌بینیم او درست می‌شنود. صدایی دارد می‌آید ولی ما نشنیده ایم و او می‌شنود.

اگر فرض بگیریم اهلال هلال فی علم الله تعالی است، مثل زوال می‌شود. زوال به چه صورت بود؟ فی علم الله تعالی یک لحظه‌ای بود. ما مدام ابزار را دقیق می‌کردیم تا آن را کشف کنیم. حالا اگر ابزار را دقیق کردیم و خودمان را به آن نزدیک کردیم، همانطوری که خودمان را به نقطه پی نزدیک می‌کردیم، اگر خودمان را به آن نقطه نزدیک کنیم، اگر فرض گرفتیم شارع اعمال فقهی اضافه‌ای بر موضوع نکرده و خدای متعال فرموده آن لحظه برای من به‌عنوان لحظه تکوینی موضوع حکم وجوب صوم است و شروع ماه مبارک است، اگر به این صورت گفتیم خُب ابزار دقیق‌تر شده است. کما اینکه به گمانم حاج آقا که فتوا داده‌اند تلسکوپ مجزی است، تقریباً می‌توانم بگویم، شاید نزدیک صد در صد، نظر شریفشان به همین بوده. یعنی اهلال هلال که موضوع است را با ابزار دقیقی که پیدا کردیم کشف کردیم. نظر ایشان به همین بود. موضوع را به این صورت می‌گرفتند.

شاگرد: اگر ماه رمضان هر منطقه با منطقه دیگر فرق داشته باشد، اگر بیست و چهار ساعت طول می‌کشد که برسد، خُب در هر چهار دقیقه ماه یک درجه آن طرف تر ماه رمضان می‌شود، آن ملاک اتحاد در شب و افق دیگر لازم نیست، بلکه باید درجه‌ای و دقیقه‌ای حساب کنیم.

استاد: بله، تقریباً در «اسألة» همین‌ها را گفتند. گفتند دو شهر نزدیک هم هستند، نمی‌توانید بگویید چون آن جا دیدند، برای دیگری هم ثابت است، بلکه باید به خبره مراجعه کنید تا بگویند آن جا که دیدید در این شهر هم می‌شد ببینید. تا این اندازه. حتی در اشکالشان که مرسله شده بود، گفتند لازمه‌اش این است که در کره زمین سه روز شود. گفتند معلوم نیست ولی اگر هم بشود اشکالی ندارد. این جواب ایشان بود.

---

[1] البقره ۱۸۵

استظهار رؤیت هلال در ابتدا ای انتهای ماه مبارک در تعبیر «اتمّ صوم‌ه» در روایت اسحاق بن عمار در کلام وحید بهبهانی و سید بحرالعلوم

> **و معنى إتمام الصوم في اليوم المذكور أنّه إن كان لم يفطر بعد نوى الصوم من شهر رمضان و اعتدّ به، و إن كان قد أفطر أمسك بقيّة اليوم ثمّ قضاه. و لا استبعاد في إرادة هذا المعنى من لفظ الإتمام إذا دلّت عليه القرينة، و أيّ قرينة أوضح من دلالة السؤال عليه.**

خُب عبارت سید را هم بخوانیم که فرمایش ایشان هم جلو برود. روایت داود رقی هم بودش بود.

به اینجا رسیدیم که ایشان حرف جناب شیخ الطائفه را نپذیرفتند، بعد داشتند از حرف استادشان جواب میدادند. فرمودند: «فیه النظر اما اولاً»، بعد فرمودند «فحمل الجواب علیه بعید جدّا، بل لا وجه له»؛ یعنی حمل جواب بر آخر ماه؛ یعنی حمل آن بر سیام ماه مبارک وجهی ندارد. خُب میگوییم روی مبنای شما «اتمّوا الصیام» به چه معنا است؟ وحید فرمودند ما در اینجا مشکل داریم. چرا؟ چون حضرت نهی کردند که روزه نگیر. اتمام موضوع میخواهد. باید صومی محقق ای مفروض باشد تا بگویند «اتمّوا». میخواهند الآن جواب بدهند. در این «و معنی» میخواهند از حرف وحید جواب بدهند.

«و معنى إتمام الصوم في اليوم المذكور أنّه إن كان لم يفطر بعد نوى الصوم من شهر رمضان و اعتدّ به»؛ روز اول است، نیت میکند و قضا هم ندارد. **«و اعتدّ به»؛** یعنی لم یقض. به آن اعتداد میکند و قضا هم ندارد.

«و إن كان قد أفطر»؛ چون ماه را ندیده بود اگر خورده بود، **«أمسك بقيّة اليوم»؛** وجوب! این «وجوب» را من می‌گویم، برای توضیح فرمایش سید عرض می‌کنم. یعنی منظور ایشان این است. «امسک بقیة الیوم وجوب»؛ چرا؟ چون ایشان امر را دال بر وجوب گرفته‌اند. اتفاقا به شیخ الطائفه جواب داده‌اند که امر ظهور در وجوب دارد. از حیث ضوابط فقهی هم مشکلی ندارند. وقتی شما در رؤیت قبل از زوال، قبول کردی که امروز ماه مبارک است، همه می‌گویند تکلیف برای کسی که شرائط وجوب را دارد - نه کسی که شرائط را ندارد - اگر طوری شده که الآن روزه نیست، باید در روز وجوب امساک کند.

یک وقتی در جواهر بودنبال همین گشتم که جمع‌آوری کنم. جاهایی که فقها می‌گویند باید امساک کنید. روزه نیستی، اما باید امساک کنی. این موارد کجاها است؟ تقریبا ضابطه اش این است: هر کس شرائط وجوب را دارد ولی الآن حرام ای جوازا طوری شده که روزه نیست، این جور کسی یجب علیه الامساک بقیة النهار تأدبا. بعضی از مواردش هست که حالت ابهام موضوعی دارد که باید از آن بحث کرد.

شاگرد: اینکه استعمال لفظ در اکثر از یک معنا را قبول ندارند، در «اتمّ صومه» چه می‌گویند؟ آن را مطلق ترک می‌گیرند؟

استاد: یعنی می‌گویند «اتمّ صومه» یعنی «یمسک». در اینجا «اتمّ» بمعنای «یمسک» است. یعنی صوم در معنای «یمسک» استعمال شده است. وقتی «یمسک» شد با این و آن می‌سازد. جامع گیری کرده‌اند به طوری که لازمه آن استعمال لفظ در اکثر از یک معنا نباشد.

«و لا استبعاد في إرادة هذا المعنى من لفظ الإتمام إذا دلّت عليه القرينة»؛ می‌گویی‌م چه اتمامی است؟ می‌گویند مشکلی ندارد، قرینه داریم که «اتمّ»، آن را تمام کند. اینجا باز اشاره به حرف وحید است. می‌گفتند ما در اینجا صوم مفروض ای محققی ندا‌شتیم! می‌گویند به این صورت داریم که ای خورده ای نخورده، الآن شروع می‌کند. می‌گویی‌م آیا این اتمام شد؟! می‌گویند وقتی قرینه باشد مانعی ندارد. **«و أيّ قرينة أوضح من دلالة السؤال عليه»؛** سؤال صریح در این بود که اشتباه در آخر ماه شعبان است. وقتی صریح در این است پس دیگر مانعی ندارد «اتم صومه» را بمعنای اول ماه مبارک معنا کنیم.

اختلاف نسخ در عبارت مصباح

> **و النهي عن الصوم في صدر الحديث لا ينافي الأمر به هنا؛ لأنّ المنهيّ عنه هو الصوم قبل العلم بدخول الشهر و المأمور به؛ فلأنّ وجوب إتمام الصوم في آخر شهر رمضان لا يختصّ بما إذا رأى الهلال وسط النهار.**
>
> **و لو قلنا بعدم اعتبار الرؤية قبل الزوال فإنّه يجب على هذا القول إتمام الصوم مطلقا، سواء رئي الهلال نهارا في الوسط أو أحد الطرفين، أو لم ير أصلا، فلا وجه لتخصيص الوجوب بصورة الرؤية في الوسط خاصّة، كما دلّت عليه الرواية[1]**

مورد دیگر این بود که وحید فرمودند از صوم او نهی کرده بودند، الآن چطور دوباره میخواهند امر کنند؟ عبارت وحید این بود:

«و النهي عن الصوم في صدر الحديث لا ينافي الأمر به هنا؛ لأنّ المنهيّ عنه هو الصوم قبل العلم بدخول الشهر و المأمور به [بعده]» «بعده» افتاده است. ای عبارت دیگر. **«و المامور به بعد العلم بدخول الشهر».**

[و اما ثانیاً].

شاگرد: «المنهی عنه هو الصوم قبل العلم بالمامور به». یعنی عطف به «دخول الشهر» شود.

استاد: اگر «بعده» باشد خوب است. گفتم این برای دو نسخه از کتابخانه مجلس است. در کتابخانه مجلس دو نسخه خطی دارد که هر دو این را ندارند. اما در نسخه‌های دیگر مصابیح به چه صورت است، نمیدانم.

[و اما ثانیا] هم افتاده است. فرمودند «ففیه اما اولاً... و اما ثانیاً». همان جوابی است که به شیخ دادند و در اینجا دوباره میفرمایند.

«[و اما ثانیا] فلأنّ وجوب إتمام الصوم في آخر شهر رمضان»؛ که استادشان وحید فرمودند **«لا يختصّ بما إذا رأى الهلال وسط النهار»؛** این اشکال را به شیخ هم گرفتند.

«و لو قلنا»؛ این «ولو قلنا» در یک نسخه خطی از کتابخانه مجلس هست، ولی در نسخه اولی نیست. ظاهراً هم واو نمیخواهند. کما اینکه در نسخه دوم که واو دارد، در سطر بعد که میگویند

«لایبعد ان یقال ان الروایة علی هذا الفرض ایضا»؛ در آن نسخه دارد «لاتدل». درحالی‌که معلوم است «لا» نمی‌خواهد. «لاتدل» درست نیست. در نسخه دوم در این عبارت دو زائد هست. لذا «واو» را نمی‌خواهد.

شاگرد: چطور معنا می‌کنید که واو ضرر می‌زند؟

استاد: یعنی به «ولو قلنا» می‌توان طوری معنا کرد... .

شاگرد: می‌تواند این واو، استیناف‌یه باشد.

استاد: ظاهراً اینکه نقطه گذاشته‌اند و آن را سر سطر برده‌اند به همین خاطر است، ولی به گمانم اگر عبارت را بخوانیم «واو» نمی‌خواهد و «لو» هم دنبال عبارت است، و الا عبارت ان تمام می‌ماند. یعنی جای استیناف نیست. وقتی بخوانید «فلأنّ وجوب إتمام الصوم في آخر شهر رمضان لا يختصّ بما إذا رأى الهلال وسط النهار بعدم اعتبار الرؤية قبل الزوال»؛ عبارت خیلی صاف است. عبارت همین است. در اینجا واو نمی‌خواهد.

«فإنّه»؛ فاء توضیح و تفریع است، نه جواب شرط لو. «فانّه» تعلیل است. «يجب على هذا القول إتمام الصوم مطلقا، سواء رئي الهلال نهارا في الوسط أو أحد الطرفين، أو لم ير أصلا، فلا وجه لتخصيص الوجوب بصورة الرؤية في الوسط خاصّة، كما دلّت عليه الرواية». این هم اشکال دوم بود.

شاگرد: اینکه با واو خواندم، ناظر به این بود که اگر مبنای من را نگیری و مبنای مشهور باشد، «فانه یجب...». پس اختصاص به وسط نهار ندارد. لذا عدل آن «و لایبعد» است.

> 20:26

استاد: ببینید «فلانّ» روی مبنای خودشان درست می‌شود. «فلانّ وجوب اتمام الصوم»... .

شاگرد: خیلی گیری ندارد.

استاد: بله، مهم نیست. چون «فانّه» دارد، زمینه این بوده که واو بیاورد و «فانّه» را خبر لو بگیرد؛ زمینه این معنا هست. ولی عبارت واضح است.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۶

استدلال سید بحرالعلوم بر اعتبار رؤیت قبل از زوال در فرض ظهور «اتمّ صومه» در آخر شهر مبارک

> **و لا يبعد أن يقال: إنّالرواية على هذا الفرض أيضا [تدلّ] على اعتبار الرؤية قبل الزوال؛ و ذلك لأنّها تدلّ بمفهوم الشرط على عدم وجوب الإتمام عند عدم الرؤية في الوسط، و هو بإطلاقه يشمل الرؤية في أوّل النهار و في آخره، و قد خرج عنه الرؤية في الآخر؛ للإجماع على عدم اعتبار الرؤية بعد الزوال، و لأنّ عدم اعتبار الرؤية في الوسط يقتضي عدم اعتبارها في الآخر بطريق أولى، فيبقى الباقي مندرجا تحت العموم.**
>
> **و لا يعارضه الأمر بالإتمام في الوسط الشامل بإطلاقه لجزء مما قبل الزوال؛ لأنّ إبقاءه على العموم يوجب إلغاء حكم المفهوم رأسا، و تخصيص المنطوق أولى منه، كما حقّق في الأصول[1]**

«و لا يبعد أن يقال»؛ مرحوم سید وارد یک حرفی می‌شوند که به گمانم از نظر بحث‌های کلاسیک فقه، فقه الحدیث و استظهار، مشتمل بر یک لطائفی است. حال لطائف آن، سبب مناقشه می‌شود یا سر می‌رسد؟ حال فعلاً من عبارت ایشان را بخوانم و حرف ایشان را تصور کنیم، ببینیم ایشان در «لایبعد» چه کار کرده‌اند، تا بعد ببینیم کدام است.

می‌گویند استاد ما وحید فرمودند این روایت برای آخر ماه مبارک است. «اذا رایته وسط النهار»؛ یعنی اگر در روز سیام ماه مبارک وسط نهار، هلال را دیدی، **«اتمّ الی اللیل»؛** باید روزه را ادامه بدهی. وحید هم خوشحال شده‌اند و گفته‌اند وقتی وسط نهار دیده‌اید باید روزه بگیرید، پس رؤیت قبل از زوال، دلالت بر دخول شهر ندارد. ایشان برای مطلوب خودشان خوشحال شدند.

سید می‌گویند نه، ما همین‌جا با حتی فرض این‌که روایت برای آخر ماه باشد، می‌گوییم دلالت می‌کند که رؤیت قبل از زوال مجزی است. خُب چطور می‌خواهی این حرف را بزنی درحالی‌که دارد «فاتم صومه»؟! می‌گویند به این بیان:

«إنّ الرواية على هذا الفرض أيضا»؛ فرض اینکه این روایت برای آخر ماه باشد، نه اول ماه، «[تدلّ]»؛ «تدلّ» در کروشه قرار گرفته، در نسخه دوم مجلس «لا تدل» دارد. نمیدانم «تدل» را در کتاب رؤیت هلال در کروشه گذاشتهاند یا وقتی این جزوه کتاب می شده در کروشه گذاشتهاند؟ ولی «تدل» خوب است. چون مقصود سید همین است.

«و لا يبعد أن يقال أن الرواية على اعتبار الرؤية قبل الزوال»؛ اعتبار رؤیت قبل از زوال. چرا؟ **«و ذلك لأنّها»؛** روایت، **«تدلّ بمفهوم الشرط على عدم وجوب الإتمام عند عدم الرؤية في الوسط»؛** جمله شرطیه است؛ **«واذا رايته وسط النهار فاتمّ صوم يوم الى الليل»**؛ جمله شرطیه است و مفهوم دارد. یعنی «اذا لم تره وسط النهار فلا تتمّ»؛ دیگر اتمام روزه واجب نیست. این مفهوم روایت است. این مفهوم چه کار میکند؟ عبارت را خوب نگاه کنید دقت دارد.

به مفهوم شرط میگوید: «عدم وجوب الاتمام عند عدم الرویة فی الوسط». عدم الرویة فی الوسط؛ مفهوم «وقتی در وسط ندیدید» چند مصداق میتواند داشته باشد؟ دو مصداق. اول دیدی، آخر هم دیدی. وسط ندیدی ولی اول و آخر دیدی.

«و هو»؛ این عدم رؤیت در وسط و عدم وجوب اتمام، «بإطلاقه يشمل الرؤية في أوّل النهار و في آخره»؛ یعنی اگر در اول دیدی «لا تتمّ»، اگر در آخر هم دیدی «لا تتمّ»، فقط اگر در وسط دیدی «اتم صوم الى الليل». مفهومی شد که دو مصداق دارد.

«و قد خرج عنه الرؤية في الآخر»؛ میگوییم اگر در وقت غروب هم دیدی «لا تتمّ»؟! یعنی روی فرض وحید، الآن سیام ماه مبارک است، نزدیک مغرب و آخر نهار، ماه را دیدی، فوری بخورد؟! صبر نکند تا روز تمام شود؟! احدی این را نمیگوید، بالاجماع خارج است. پس ما به وسیله اجماع این تکه مفهوم را بر میداریم. **«و قد خرج عنه الرؤية في الآخر»؛** از این مفهوم و حکم عدم وجوب اتمام، رؤیت در آخر خارج شده بهخاطر اجماع. **«للإجماع على عدم اعتبار الرؤية بعد الزوال».**

دلیل دیگر؛ **«و لأنّ عدم اعتبار الرؤية في الوسط»؛** خُب وقتی در وسط دیدی باید تمام کنی، اگر هم در آخر دیدی باید تمام کنی. در اینجا اولویت است. **«يقتضي عدم اعتباره في الآخر بطريق أولى، فيبقى الباقي»**؛ باقی، رؤیت در اول نهار بود، **«مندرجا تحت العموم»؛** یعنی عموم شرط. نه عموم منطوق، یعنی عموم مفهوم شرط. پس «اذا رایته وسط النهار اتمّ»، اما «اذا رایته اول النهار لا تتمّ». مفهوم شرط شد.

«و لا يعارضه الأمر بالإتمام في الوسط الشامل بإطلاقه لجزء مما قبل الزوال»؛ میگوییم مگر نفرمود «اذا رایته وسط النهار»؟! خُب همانطوری که وسط نهار دو ساعت بعد از زوال را میگیری، دو ساعت قبل از زوال را هم میگیری. وسط این است که مقداری قبل از زوال و مقداری بعد از زوال است. خُب حرف شما برای قبل از زوال است، شما میخواهید این را اثبات کنید! قبل از زوال اگر دیدی ثابت است، اینکه میگوید اگر وسط دیدی - که بخشی از آن قبل از زوال است - اتمّ؟! پس امر به اتمام در وسطی است که شامل قبل از زوال میشود. یعنی قسمت اول وسط.

«ولا يعارضه»؛ میگوییم این مفهوم شرط در منطوق خودش معارضی دارد. **«و لا يعارضه الأمر بالإتمام في الوسط الشامل بإطلاقه لجزء مما قبل الزوال»؛** مثلاً ساعت یازده تا دوازده هلال رؤیت شد، منطوق میگوید «اذا رایته وسط النهار فاتمّ»، چون یازده وسط است. مفهومش روی مبنای سید میگوید اول که شد لا تتمّ. شما میخواهید بگویید به اجماع مرکب اگر اول لا تتم است، دیگر تا زوال اگر رؤیت شد همه «لا تتمّ». میگویند این دو معارض میشوند. اما چرا این امر با آن معارض نیست؟ میگویند امر قبل از زوال را از کار میاندازیم. **«اذا رايته وسط النهار فاتمّ»؛** یعنی «اذا رایته وسط النهار» که وسط دقیقاً همان زوال است. «اذا رایته من الزوال». چرا این را میگویید؟

«لأنّ إبقاءه»؛ ابقاء امر به اتمام در منطوق، **«على العموم يوجب إلغاء حكم المفهوم رأسا»؛** اگر قرار باشد قبل از زوال را هم بگیرد، کلاً اعتبار قبل از زوال کنار میرود پس کلاً جمله دیگر مفهوم نخواهد داشت. در حالی که در اصول گفتهایم: **«و تخصيص المنطوق أولى من، كما حقّق في الأصول»؛** یعنی اگر کاری کنیم که منطوق کلاً مفهوم را کنار بگذارد، مرجوح است نسبت به اینکه کاری کنیم منطوق را تخصیص بزنیم اما مفهوم کلاً از بین نرود و بخشی از آن برای ما بماند. تخصیص منطوق اولی از این است که کاری کنیم مفهوم کلاً از بین برود.

> **29:01**

تا اینجا در تصور فرمایش ایشان ابهامی دارید یا ندارید؟ من به خیالم آن را تصور کردهام. هر کدام از شما ابهامی دارید بفرمایید. اگر واضح است نکتهای را عرض کنم.

شاگرد: چرا ایشان وسط را وسط عرفی نگرفته اند که شامل قبل و بعد زوال هم بشود؟

استاد: خلاصه ایشان گفتند روز سه بخش دارد. اول، آخر و وسط.

شاگرد: وسط عرفی ازده تا یک است، چرا رأس دوازده گرفتهاند؟

استاد: ایشان مجبور شدند. میگویند اگر دوازده نگیریم مجبور میشویم مفهوم شرط را کنار بگذاریم. «اذا رایته وسط النهار»؛ یعنی اگر ساعت ازده هم دیدی، اتمّ ما به اجماع مرکب میدانیم اگر ازده دیدی قبل از زوال است و روی مبنای اعتبار قبل از زوال باید بگویی امروز روز اول شوال است. شوال شد و تمام. با این خصوصیت بود که ایشان این را فرمودند. تا اینجا خوب است.

---

[1] همان

پاسخ به استدلال سید بحرالعلوم

۱) اصل اولی در عدم مفهوم در جمله شرطیه

۲) عدم مفهوم در شرطیه محقق موضوع

۳) عدم مفهوم در شرطیه دال بر عدم موضوعیت شرط؛ «اذا رایته وسط النهار...»

من این نکته را عرض کنم، به گمانم خیلی نکته لطیفی است. من روایت را دوباره بخوانم تا در ذهنتان حاضر شود و بعد ببینیم مفهوم دارد یا ندارد.

> عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام: ثمّ قال: سألته عن هلال رمضان، يغمّ علينا في تسع و عشرين من شعبان؟ فقال: «لا تصم إلّا أن تراه، فإن شهد أهل بلد آخر [أنّهم رأوه] فاقضه، و إذا رأيته وسط النهار فأتمّ صومه إلى الليل»[1]

روی فرمایش ایشان فرض می‌گیریم «اذا رایته» برای آخر ماه است. در آخر ماه است؛ حضرت می‌فرمایند اگر در سی ام ماه مبارک هلال را در وسط نهار دیدی، «تتمّ صومه الی اللیل». خب جلوتر عرض کردم گاهی «وسط النهار» استعمال دارد در «اثناء النهار». اگر «وسط» به‌معنای «اثناء» باشد، دیگر این اول و آخر و وسط، منظور حضرت نیست. «اذا رایته وسط النهار»، یعنی اثناء. این کاربرد بسیاری دارد. فرمایش سید در اینجا اصلاً سر نمی‌رسد. اما اگر بگوییم وسط به همان معنا است؛ یعنی اول و آخر. آیا اساساً این جمله مفهوم دارد یا ندارد؟ «اذا رایته وسط النهار فاتمّ» یعنی «اذا لم تره وسط النهار»؛ این «لم تره» دو مصادق دارد: «رایته اول النهار» و «رایته آخر النهار».

من عرض می‌کنم اساساً در اینجا ریخت شرط طوری است که برای عدم اعتناء به موضوع است. وقتی ریخت شرطی برای عدم اعتناء به موضوع باشد، اصلاً مفهوم ندارد. نظیر آن را در اصول الفقه داشتیم. گاهی شرط برای تحقق موضوع است و مفهوم ندارد. مثال معروفش چه بود؟ «ان رزقت ولدا فاختنه». یعنی اگر روزیت نشد، نه؟! اصلاً مفهوم ندارد تا بگویی انتفاء الحکم عند انتفاء الشرط. غرض از القاء جمله شرطیه این است که بگویند موضوع محقق شد.

حال ما در بعضی از جاها جملات شرطیه ای داریم که غرض از القاء شرطیه این است که به این شرط اعتناء نمی‌شود؛ لا اعتناء به؛ این مورد اعتناء نیست. اگر ما چنین جمله شرطیه ای داشتیم اصلا مفهوم ندارد. اصلاً غرض از آن این نیست که اگر آنطور شد، اگر نشد. «اگر نشد» ندارد. می‌گوید اگر اینطور شد اعتناء نکن و به آن توجه نکن. اینجا اصلاً مفهوم ندارد. اینکه حضرت در آخر کار و در سی ام ماه مبارک می‌گویند: «اذا رایته وسط النهار فاتمّ»، «فاتمّ» یعنی کار خودت را بکن. روزه ات را گرفتی؟ بگیر؛ اعتنائی به این رؤیت وسط نهار نیست. خب این مفهوم دارد؟! یعنی اگر اول دیدی بله، وقتی می‌خواهند بگویند اعتبار ندارد اساساً مفهوم ندارد.

مثال‌های آن را ببینید؛ مثال‌های متعددی به ذهن من آمد. یکی از آنها که ساده‌تر هم هست، این است. مثلاً کسی دارد در جاده‌ای می‌رود. می‌گویند اگر در مسیر تابلو قرمز بود بایست، اگر تابلو زرد بود ادامه بده. خب این یعنی اگر تابلو زرد نبود ادامه ندهی؟! این اصلاً مفهوم ندارد. نه یعنی اگر زرد نبود بایست. اینکه می‌گویند ادامه بده، مفهوم ندارد که اگر زرد نبود بایست. اصلاً مفهوم ندارد. می‌خواهند بگویند تابلوی زرد در کار تو نقشی ندارد.

مثلاً دکتر به مریض می‌گوید این علائم را نگاه کن؛ اگر طرف چپت درد آمد باید ملاحظه شود. اما اگر طرف راست شانه‌ات درد آمد دوا را ادامه بده. اینکه دوا را ادامه یعنی طرف راست ربطی به بحث ما ندارد و اعتباری به آن نیست. نه اینکه یعنی اگر طرف راست درد آمد دارو را ادامه ندهی. مفهوم ندارد. اصلاً نمی‌خواهد این را بگوید. می‌گوید اگر طرف راست درد آمد دارو را ادامه بده، مشکلی نیست، به من مراجعه نکن. اگر طرف چپ درد آمد نزد من بیا و مشورت بکن که الآن طرف چپ من درد آمده ادامه بدهم یا ندهم؟ می‌گوید اگر طرف راست بود ادامه بده. این جمله اصلاً مفهوم ندارد. بگوید خب حال طرف راست من درد نیامده پس نزد دکتر بروم ببینم ادامه بدهم یا ندهم! درحالی که مقصود دکتر از «اگر طرف راستت درد آمد» این نبود که اگر درد نیامد در ادامه دادن دارو به من مراجعه کن. این اصلا مقصود او نبوده. مقصود او این بوده که به این شرط اعتنائی نیست. همانطور که در «ان رزقت ولدا فاختنه» مقصود این بود که موضوع برای حکم محقق شد و شرط منظور نبود، اینجا هم همینطور است.

بنابراین اگر به این صورت باشد، تقریباً در ذهن من صد در صدی است که جمله شرطیه در اینجا مفهوم ندارد. البته ذهن خودم را عرض می‌کنم نمی‌خواهم محضر سید بی ادبی کنم. دارم حال خودم را عرض می‌کنم؛ من که فرمایش ایشان را دیدم و تصور کردم، حال من به این صورت بود که تردیدی نداشتم این جمله در اینجا مفهوم ندارد. چون شرطیه آن برای ابراز اشتراط نیست؛ برای این نیست که «اگر وسط دیدی» یعنی اگر ندیدی ای آخر دیده‌ای ای اول دیده‌ای. شاهد از کلام خود سید این است: «و قد خرج عنه الرؤیة فی الآخر؛ للإجماع علی عدم اعتبار الرؤیة بعد الزوال»، بعد

فرمودند: «و لأنّ عدم اعتبار الرؤية في الوسط»؛ خود سید مقصود امام از این جمله را می‌گویند. حضرت که فرمودند «اذا رایته وسط النهار فاتمّ»، مقصودشان «عدم اعتبار الرویة فی الوسط» بود. خب جناب سید اگر مقصود امام عدم اعتبار رؤیت در وسط است، این عدم اعتبار رؤیت در وسط، مفهوم دارد؟! ما می‌گوییم «فی وسط النهار» رؤیت اعتبار ندارد، کارت را ادامه بده و روزه ات را بگیر. می‌گوییم خب حالا اگر ندیدی چه؟! کاری به این نداریم که ندیدی چه می‌شود؛ می‌گوییم رؤیت در وسط اعتباری ندارد؛ کار خودت را ادامه بده؛ نه این‌که بخواهیم بگوییم اگر این رؤیت نشد شما ببین کجا دیدی، حالا تغییراتی در وضع بدهیم؛ اگر اول نهار دیدی فلا تتم! اصلاً مفهوم ندارد تا نوبت به این جاها برسد.

> 38:08

شاگرد: فرمایش شما زمینه‌ای می‌خواهند؛ بالأخره این را باید ناظر به شب قبل بگیریم. تمام فرمایشات شما هم اضافی بود. یعنی نسبت به یک چیزی می‌گوییم معتبر نیست. و لذا چه نکته‌ای داشته وسط گفته است؟ آخر یا اول را می‌گفت. می‌گوییم ناظر به این بوده که شب قبل ندیدی.

استاد: در روایات باز هم کلمه وسط را داشتیم. خود این‌که کلمه وسط در روایات دیگر هست، مهم است. در روایت ابن قیس ببینید:

> **عن محمّد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: «إذا رأيتم الهلال فأفطروا و شهد عليه عدل من المسلمين، و إن تروا الهلال إلّا من وسط النهار أو آخره فأتمّوا الصيام [إلى الليل]، و إن غمّ عليكم فعدّوا ثلاثين ليلة ثمّ أفطروا»[2]**

در این روایت هم کلمه وسط را داشتیم.

شاگرد: ظاهراً یک امر کلی است. در باب مفاهیم به نحو سالبه کلیه، مفهوم ندارند. مثلاً وصف مفهوم ندارد اما به نحو سالبه جزئیه حتماً باید مفهوم داشته باشد. مثلاً در «اکرم العالم العادل»، «عادل» مفهوم ندارد. اما به نحو سالبه جزئیه باید طوری باشد که از لغویت خارج شود. یعنی بالأخره یک قسمی باشد که اینطور گفتن و اکرام نداشته باشد. در «اذا رایته وسط النهار» هم اگر قرار باشد اول و آخر و وسط مفهوم نداشته باشد، لغو می‌شود. لابد باید نسبت به شب قبل اینطور بگوییم. چون پیش‌فرض ما اعتبار غروب است، لذا ناظر به آن می‌گوییم.

استاد: این‌که ریخت موری جمله شرطیه، مفهوم دارد یا ندارد، در اصول بحث‌های دقیقی شده است. من که به این صورت یادم هست؛ در درس اصول حاج آقا چندین روز این بحث را جلو بردند. در روز آخر مفهوم شرط را پذیرفتند. شاید شوخی هم کردند که «انا کل یوم رجل!». تازه درس به مسجد فاطمیه رفته بود. قبل از آن در منزل بود. اما بعد به مسجد آمده بود. کامل یادم هست؛ چندین روز مفهوم شرط را طول دادند به این‌که مفهوم ندارد، به این صورت که اصلاً ریخت شرطیه مفهوم ندارد، ثبوت عند ثبوت است، انتفاء عند الانتفاء را از کجا می‌خواهید به گردن جمله بگذارید؟! این‌شان این را گفتند. در روز آخر برگشتند و به مفهوم قائل شدند. شاید هم یک روز بود. خیلی هم طول دادند. حالا می‌توان درس‌ها را ببینیم.

خلاصه اصل این حرف هست که ریخت شرطیه، ثبوت عند الثبوت است. یعنی اگر شما با قواعد زبان، صرفاً صوری به آن نگاه کنید، میگوید: «اگر، آن گاه». اینکه «اگر من، آن گاه من» یک چیز اضافه‌ای است. و لذا اینکه جملات شرطیه در محاورات عقلائیه مفهوم دارد، از بیرون از ساختارش است. این چیزی بود که ما به آن رسیدیم. مثلاً در تقنین به این صورت بود. چند جور بود. ظاهرا مباحثه مفهوم شرط را در اینجا نداشتیم. مباحثه اصول نه در مباحث و نه قبلش به اینجا نرسیدیم. علی ای حال حاصل عرض من این است که جمله شرطیه، ثبوت عند الثبوت است.

در چنین فضایی این بحث بسیار مهم میشود که ساختار زبانی که به متکلم قدرت میدهد ثبوت عند الثبوت را بیاورد، و ابزار زبانی که در اختیار آن زبان قرار داده برای اغراض مختلف از آن استفاده میکند. «ان رزقت ولدا»، یک ابزار زبانی ثبوت عند الثبوت است، متکلم هم برای غرض انتفاء عند الانتفاء از آن استفاده نمیکند. برای این غرض استفاده میکند که بگوید اگر این موضوع محقق شد. ببینید چقدر غرض از القاء کلام به دست میآید! امروز هم آن را بسط داده‌اند و افعال گفتاری میگویند. یعنی وقتی متکلم یک حرفی میزند همراه آن دارد کاری انجام میدهد، و مقاصدی دارد. حال آن کارها برای خودش یک چیز است و بحث هایش جای خودش. در اینجا هم غرض متکلم گاهی همان ثبوت عند الثبوت محض است. یعنی او یک غرض در جهت مفهوم‌هایش ندارد. ولو از جمله ثبوت عند الثبوت میتواند استفاده کند. چرا؟ چون در دل ساختار صوری نحوی «اگر آن گاه»، نخوابیده «اگر نه پس نه». ملازمه ندارد.

---

[1] همان

[2] همان

مفهوم یافتن جمله شرطیه در ظرف تقنین

بله، در تقنین دارد. وقتی متکلم حکیم جمله شرطیه را برای تقنین القاء میکند، و لذا است که میگویند مفهوم دارد. میگوید «اگر چنین شد چنین بکن». بله، میخواهد قانون بدهد. این خوب است. چون ریخت تقنین و از تناسب حکم و موضوع تقنین، میفهمیم که گوینده جمله شرطیه میخواهد بگوید «اگر هست...، اگر نیست نه». چرا؟ چون در جزاء میخواهد بر مخاطب خودش یک باری تحمیل کند.

شاگرد: مثال شرط و جزاء در اینجا اعتباری است.

استاد: اعتباری است و دارد چیزی را تحمیل میکند و شرط را هم آورده است. میگویی اگر این آن نبود، این تحمیل نیست. اما شما میگویی اگر چراغ روشن است، اتاق هم نور دارد و چشمت میبیند. در اینجا اصلاً نمیخواهی بگویی اگر چراغ روشن نیست، دیگر نمیتوانی ببینی. چون ممکن است روز باشد.

شاگرد۲: الزامات در شرع، تقنین نیست؟

استاد: هر کجا تقنین باشد، آن را میگیرد. لذا مشهور میگویند جمله شرطیه مفهوم دارد. جمعش به این است که چون نظر مشهور به موارد خاصه ای از استعمالات بوده، در عرف عقلاء میدیدند که مفهوم گیری میکنند. منافاتی با این ندارد که جمله شرطیه، مفهوم ندارد. از بیرون ساختار جمله شرطیه و به قرینه لبیه فهمیدند.

شاگرد: شبیه مقدمات حکمت.

استاد: بله، نظیر آن را مرحوم مظفر در امر داشتند. فرمودند صیغه امر برای وجوب وضع نشده است، آن برای طلب وضع شده اما از اینکه گوینده آمر است و علو دارد، عقل میگوید واجب است. بیانی داشتند که وجوب را از عقل میگرفت. جمله شرطیه، «لم یوضع لافادة المفهوم» ولی در حوزههای خاصی مفید مفهوم هست.

شاگرد۲: مگر کل شریعت تقنین نیست؟ یعنی اصل اولیه آن بشود مگر با دلیل خارج شود.

استاد: نه، الآن همینجا «اذا رایته وسط النهار»، تقنین است اما جمله شرطیه آن مفهوم ندارد. با همین توضیحی که عرض کردم.

شاگرد: ای مدیریت امتثال است.

استاد: بله، حضرت میگویند وقتی در روز دیدی اعتناء نکنید، روزه را تمام کن. برای آخر ماه مبارک است. سیام ماه مبارک است، در روز دیدی، میگویند دیدی، دیده باش، ادامه بده.

شاگرد۳: می‌خواهند به فرمایش شما نقض بیاورند که اگر برای تقنین است، پس اینجا باید بگویید خلاف آن نکته‌ای است که گفتید. چون در اینجا تقنین است.

استاد: وقتی جمله شرطیه برای تقنین است، اینطور می‌شود. یعنی مقصود از القاء شرطیت، شرطی در تقنین است. ایشان می‌خواهند بگویند پس هر کجا این آمد، همینطور است. نه، جایی که مقصود از القاء جمله شرطیه تقنین است، مفهوم دارد. البته همان جا هم تفصیلی دارد. نمی‌دانم یادداشت کرده‌ام یا نه. بحث جمله شرطیه یکی از زیباترین بحث‌های زبان شناسی و بحث‌های دقیق اصولی است. اگر نوار حاج آقا هم باشد می‌بینید چندین روز طول داده‌اند. در اینکه جمله شرطیه مفهوم ندارد. روز آخر گفتند ظاهرش این است که عرف عقلاء مفهوم می‌گیرند. به عرف عقلاء و ارتکازاتی که همه دارند ارجاع دادند. خاطرم به این صورت است.

شاگرد۲: سید با حرف شما مخالف نیستند. فرض کنید سیام ماه مبارک است و ساعت دوازده نگاه می‌کنیم و چیزی نمی‌بینیم. سید می‌خواهند در اینجا بگویند «لاتتم»؟! اصلاً معنا ندارد. سید که نمی‌خواهند بگویند «لاتتم».

استاد: این اشکال به ایشان است. نه تأیید حرف من.

شاگرد۲: عرض من این است که مفهوم شرط دو جور است، یکی به این صورت است که نقیض شیء ای که در موضوع قرار گرفته را نگاه می‌کنیم و می‌گوییم اگر نبود «لاتتم». اینجا معنا ندارد. اما یک بار نقیض چیزی که در شرط قرار گرفته را نگاه نمی‌کنیم، عدیل‌های آن را نگاه می‌کنیم. مثل قانون به این صورت است که وقتی به چهارراه رسیدی اگر چراغ زرد چشمک زن بود، در شوی، سرعتتان را پایین بیاوری ولی می‌توانی در شوی. اینجا نمی‌گویند وقتی به چهارراه رسیدی و چراغ زرد چشمک زن نبود، در نشوی. ولی یک عدیل دارد؛ اگر قرمز چشمک زن بود باید توقف کنید بعد حرکت کنید. در اینجا عدیلی هست. نزد عدیل، آن جزاء هم منتفی است.

> 48:24

استاد: من فرمایش شما را روی عبارت سید پیاده می‌کنم. در «ثانیاً» چه گفتند؟ گفتند روی حرف شما به اختصاصی به وسط ندارد. بعد فرمودند «سواء رئی الهلال نهارا باوسطه او احد الطرفین او لم یر اصلاً». در کل آن هم نبینید روی مبنای شما باز باید اتمام کنید. الآن این را گفته‌اند. بعد می‌گویند لایبعد که این جمله، «تدل بمفهوم الشرط علی عدم وجوب الاتمام عند عدم الرویة فی الوسط».

شاگرد: این عدم الرویه را باید معنا کنند.

استاد: معنا نمی‌کنند. می‌گویند به اطلاق آن. بعد نمی‌گویند عدم الوجوب عند عدم الرویه، عدیلش تنها دو تا است. می‌گویند «باطلاقه یشمل». یعنی یک اطلاقی دارد که من قبلاً سه تا از آن‌ها را گفته‌ام. می‌گویند یک اطلاقی دارد که سه تا از آن‌ها را من الآن گفته ام. پس مفهوم به اطلاقش اول و آخر را شامل می‌شود. خود شما می‌گویید به اطلاق... . خب اطلاقش یشمل عدم الرویة. این را می‌پذیرید؟!

شاگرد: یک اطلاق داریم که مثل امر می‌گوییم این اطلاقش به فوریت دلالت دارد... .

استاد: توجه ندارند این اشکال به حرفشان وارد است. من همین را می‌گویم. تا گفتید گفتم اشکال ایشان است. اشکال خوبی هم هست. خودتان فرمودید سه صورت دارد. الآن هم دقیقاً شرط معنا کردید. ای کاش معنا نکرده بودند. خودشان می‌گویند مفهوم شرط، عدم وجوب الاتمام عند عدم

الروية فی الوسط. حال اصلاً ندیدیم، عدم الروية هست یا نیست؟! «عدم وجوب الاتمام عند عدم الروية فی الوسط». قبول دارید اگر اصلاً ندیدیم لاتتم؟!

اینکه ایشان بخواهند به گردن وحید بگذارند که در اینجا مفهومی داریم که تازه منطوق هم معارض آن باشد، نمیتوانند. تازه به اصول رفتند و تعارض مفهوم ومنطوق را مطرح کردند. درحالیکه خودش محل حرف است. به گردن وحید بگذارند که مفهوم این است که اگر در وسط ندیدی «فلاتتم». اصلاً وحید این مفهوم را قبول ندارند. میگویند این جمله مفهوم ندارد چون خودتان گفتید «لانّ عدم اعتبار الروية»، این عدم اعتبار همین است. یعنی شما میگویید اگر اصلاً ندیدی چه؟! ما میخواهیم بگوییم رؤیت اعتبار ندارد، اگر هم ندید ندید. اینطور نیست که این مفهوم آن را بگیرد.

ان شالله فرمایش سید را تصور کردهایم. آن چه هم که من عرض کردم و مدعایی که من دارم همین یک کلمه است: این موارد از مواردی است که اساساً غرض از القاء جمله شرطیه، انتفاء عند الانتفاء نیست. بلکه غرض آن عدم اعتبار شرط است. میخواهد بگوید که این شرط اعتبار ندارد. «اذا رایته وسط النهار...»، لا اعتناء و لا اعتبار ب«اذا...». این «اذا» نمیتواند کاری انجام بدهد، کار خودتان را ادامه بدهید.

والحمد لله رب العالمین